

متون دینی، برداشت ها، تعبیرها

گزارش بیست و دومین نشست نقد آثار غیر تخیلی کودک و نوجوان

اشاره:

بیست و دومین نشست آثار غیر تخیلی، با عنوان برداشت از متون دینی برای کودکان و نوجوانان، یکشنبه ۸۲/۱۰/۲۱، با حضور حجة الاسلام مهدی مهریزی برگزار شد.

حسین بکایی: با عرض سلام. این جلسه، بیست و دومین نشست از مجموعه نشست‌های نقد کتاب‌های غیر تخیلی کتاب ماه کودک و نوجوان است. امروز خدمت جناب حجة الاسلام مهدی مهریزی هستیم باموضوع «برداشت از متون دینی برای کودکان و نوجوانان».

خیر مقدم می‌گویم خدمت دوستان و هم‌چنین آقای مهریزی. با آقای مهریزی صحبتی داشتیم در مورد این که آیا تیتراژ سخنرانی امروز ما برداشت از متون مقدس برای کودکان و نوجوانان باشد یا برداشت از متون دینی؟ ایشان گفتند که چون واژه مقدس، در متون دینی فارسی‌زبانان، کاربرد تقریباً خاص دارد، بهتر است از عبارت متون دینی استفاده کنیم. اما اصل قضیه و آن چه موضوع سخنرانی ایشان است، همان متون مقدس اسلامی است. کتاب ماه کودک و نوجوان، در طول دو - سه ماه گذشته، مبحث دین و تجلی آن در ادبیات و در کتاب کودک و نوجوان را به جهات مختلف مورد بحث قرار داد. در سه یا چهار جلسه، ادبیات دینی کودکان و نوجوانان از جهات مختلف مورد بحث قرار گرفت و کارشناسان متعددی تشریف آوردند و

دیدگاه‌شان را ابراز داشتند که گزارش این نشست‌ها، برای کسانی که در این جلسات حضور نداشتند، در کتاب ماه کودک و نوجوان، به تدریج درج خواهد شد.

در بخش نشست‌های غیر تخیلی هم فکر می‌کنم این سومین نشست ما در حوزه کتاب دینی باشد. ما از ترجمه قرآن برای کودکان و نوجوانان شروع کردیم، با حضور مترجمین و بعد مطبوعات دینی را با حضور کارشناسان مورد بررسی قرار دادیم و در این جلسه هم برداشت از متون دینی برای کودکان و نوجوانان را به عنوان محور گفت‌وگو انتخاب کردیم. متون مقدس دین اسلام، تقریباً برای همه ما روشن و مشخص است و این که چگونه باید بکشیم تا از این متون، برای کودکان و نوجوانان برداشت بکنیم و چگونه و چه برداشتی می‌شود کرد. و با چه اهدافی باید به این متون نزدیک شویم، فکر می‌کنم این‌ها پرسش‌هایی است که آقای مهریزی پاسخش را در گفت و گوی‌شان با دوستان خواهند داد. بعد از سخنرانی ایشان که حدود یک ساعت طول می‌کشد ما فرصتی برای پرسش و پاسخ خواهیم

داشت که ان شاء الله نظرات دوستان حاضر را هم بشنویم و استفاده کنیم.

مهریزی: بسم الله الرحمن الرحیم. من ابتدا عرض کنم که به طور خاص، راجع به مبحث کودک، کار تخصصی نکرده‌ام. اطلاعات من در این زمینه، شاید اطلاعات عمومی باشد و این جمع تخصصی، اطلاعات‌شان در این زمینه از من بیشتر است. منتهی درباره آن جنبه‌ای که مربوط به متون دینی می‌شود، با تکیه بر یک سری مطالعات اندک، چیزهایی را که آماده کرده‌ام، ارائه می‌دهم. امیدارم که مفید فایده باشد.

همان طور که آقای بکایی اشاره کردند، منظور ما این جا از متون دینی، همان قرآن و سنت است. سنت به معنای عام، یعنی حدیث و آن چه از پیشوایان معصوم صادر شده است؛ چه به عنوان سخن، چه به عنوان قول و چه آن نکاتی که در رفتار و تقریر آن‌ها منعکس است. تعبیر مقدس هم همان طور که توضیح دادند، چون کتاب‌های ادیان توحیدی که به زبان فارسی ترجمه شده، به عنوان کتاب مقدس ترجمه شده است، بهتر است این تعبیر را به کار نبریم. البته مقدس به معنای واقعی، هم می‌تواند صفت برای منابع اسلامی باشد و هم برای منابع سایر ادیان مثل عهد عتیق و عهد جدید. چون این تشابه در زبان فارسی وجود دارد. شاید بهتر این باشد که اصطلاح متون دینی را به کار ببریم.



بحث شطرنج، یکی از مصداق‌های همین دونوع برداشت است. ما روایاتی از پیامبر داریم که شطرنج بازی نکنید؛ بازی با شطرنج مذموم و ناپسند است. این را دو جور فهمیده‌اند. پیامبر که فرمودند با شطرنج بازی نکنید، دلیلش این بود که در آن زمان، شطرنج ابزار برد و باخت بود. بنابراین، اگر روزی دیگر با این وسیله برد و باخت نشود و کارکرد قمار بودن خودش را از دست بدهد و وسیله سرگرمی و تفریح و بازی فکری شود، دیگر هیچ مانعی ندارد که با آن بازی شود. در حالی که غالب و مشهور، هنوز می‌گویند: نه. می‌گویند ما حق نداریم از این لفظ خارج شویم. لذا وقتی امام (ره) فرمودند اگر شطرنج وسیله برد و باخت نباشد، بازی با آن مانعی ندارد، کسانی که شاگرد امام بودند، در مقابل ایشان ایستادند که آخر این چه فتوایی است؟ این چه نظری است؟ ایشان استناد کردند به برداشت مرحوم سید احمد خوانساری که فرد مقدسی بود. خلاصه در تمام آیات قرآن و روایات و احادیث و در تحلیل سیره و رفتار ائمه و پیامبر و در قصه‌های قرآن و مانند آن، این دو جریان را می‌بینیم با طیف وسیعی که هر کدام دارد.

در حوزه مسائل زنان، آیه‌ای در قرآن داریم که اگر زن خواست در مسائل مالی شهادت بدهد، باید دو نفر باشد، ولی اگر مرد باشد، یکی کافی است. یعنی یک مرد در برابر دو زن. این آیه در قرآن هست: «ان تضلل احداهما فتذكر احداهما الاخری» (سوره بقره آیه ۲۸۲) به این معنا که وقتی خواستید شاهد بگیرید، دو مرد را شاهد بگیرید و اگر نبودند، یک مرد و دو زن را شاهد بگیرید. قریب به

ضعف دارد.

اوج این جریان را در بین اهل سنت، ظاهری‌گری و یا سلفی‌گری و یا وهابیت می‌دانیم. این‌ها در واقع نمادهایی از این نوع برداشت‌اند. دوستانی که به حج مشرف شده‌اند، حتماً دیده‌اند که در قبرستان بقیع، وقتی کسی می‌خواهد بنشیند و زیارت‌نامه بخواند، اهل سنت او را بلند می‌کنند. چرا؟ می‌گویند پیامبر که آمدند در بقیع برای زیارت اهل قبور، راه می‌رفتند و زیارت می‌خواندند. چون پیامبر راه می‌رفتند، ما نه حق داریم بایستیم و نه حق داریم بنشینیم. این کار عدول از آن کاری است که پیامبر انجام داده است. در واقع، این جمود و به اصطلاح ایستادن بر آن نص و متن را تا این‌جا تعمیم می‌دهند. این جریان در شیعه، به نام اخباری‌گری شناخته می‌شود.

در مقابل این طرز تفکر، جریان دیگری است که از آن، به عنوان جریان اصولی‌گری یا جریان اجتهاد تعبیر می‌شود که این‌ها مجاز می‌دانند که کسی که شرایط علمی کافی و لازم را پیدا کرده است، در فهم نص تلاش فکری به خرج بدهد. لذا کلمه اجتهاد را به استفرغ الوسع تعریف می‌کنند؛ یعنی به کار گرفتن تمام توان و تلاش برای پی بردن به مقصود و مراد گوینده البته این جریان اصولی‌گری خودش طیف وسیعی دارد و ما در بین اصولی‌ها، کسانی را داریم که به مرز اخباری‌ها نزدیک هستند و کسانی را داریم که فاصله‌شان زیاد است. شاید بشود گفت بسیاری از مجتهدان که خودشان را مجتهد و اصولی می‌دانند، در عمل به اخباری‌گری نزدیکند.

در مورد فهم و برداشت از متون دینی، در حوزه‌های علمیه، دانش‌هایی وجود دارد که کارکرد این دانش‌ها این است که ما را با روش و شیوه برداشت از متون آشنا کنند. مثلاً علم اصول فقه یا علم رجال یا بحث‌هایی مثل علوم حدیث و علوم قرآن، این‌ها همه در خدمت این هستند که کسی که می‌خواهد به یک متن دینی نزدیک شود، بداند چگونه این کار را انجام بدهد که از آن چارچوبی که خود متن و آوردگان آن نص مشخص کرده‌اند، خارج نشود. اصطلاح خیلی رایج آن بحث اجتهاد است؛ اجتهاد در فهم متون یا استنباط از متون دینی.

من اشاره می‌کنم به این که به طور کلی، دو جریان در برداشت از متون دینی، در تاریخ شیعیان و اهل سنت، وجود داشته است. این دو جریان فکری و دو نوع برداشت، در خیلی جنبه‌ها خودش را نشان داده است که من به بعضی از بحث‌هایی که به خصوص در حوزه قصه‌های قرآن و داستان‌های قرآن و ویژگی سمبولیک و اسطوره‌ای بودن آن مطرح شده، اشاره می‌کنم. این دو جریانی که وجود دارد، یکی جریان نص‌گرا است که ما خودمان را به صورت کامل، محدود کنیم به آن الفاظ و واژه‌ها و ساختارهای زبانی و لفظی که به ما رسیده است و حق تعقل و تدبر و تعمیم دادن و یا پیدا کردن روح نص و تعمیم آن به مصادیق و موارد دیگر را در عصر و زمان‌های دیگر نداریم. در واقع، ما باید خودمان را در چارچوب همان واژه‌ها و الفاظ، چه در قرآن و چه در روایات، نگه داریم و حق خروج از آن را نداریم. البته این جریان، شدت و

اتفاق مفسران به ساختار تعلیل در این آیه، اصلاً توجه نکردند. کما این که در قانون مدنی هم، شهادت دو زن برابر یک مرد است. واقعیت این است که این آیه، یک علت را بیان می‌کند و ما می‌توانیم آن علت را بگیریم و براساس آن علت، این حکم و این دستور را به تناسب اوضاع و احوال فرهنگی و اجتماعی دوره‌های مختلف، تغییر بدهیم. در حالی که غالب قریب به اتفاق مفسران، این گونه مشی کرده‌اند. البته اندکی از مفسران، مانند رشید رضا، از مفسران اهل سنت که خودش یک روزنامه نگار قدیمی مصری است و مجله المنار را تقریباً بیست و هفت - هشت سال در مصر منتشر می‌کرد، می‌گوید این آیه، تعلیل را بیان می‌کند و آن تعلیل: این است که ممکن است زنی که می‌خواهد شهادت بدهد، با مسائل اجتماعی و مالی سر و کار ندارد، سرش کلاه برود و اشتباه بکند. لذا جنبه احتیاط آن است که دو نفر باشند که اگر یکی به خطا رفت یا فراموش کرد، دیگری او را یادآوری کند. این تعلیل، در واقع روح آیه است. بر اساس این تعلیل، اگر در یک دوره و زمانه‌ای، زن‌ها حضور اجتماعی و آگاهی‌های مالی و اقتصادی‌شان برابر مردها شد، دیگر این حکم و این دستور اجرا نمی‌شود. لذا ایشان در ذیل این آیه و در تفسیر آن، نظر داده است که در زمان ما و در کشورهای فعلی دنیا که زن‌ها شاغل هستند و کار مالی و اقتصادی می‌کنند، شهادت یک زن هم مثل یک مرد است. از این مثال‌ها و نمونه‌ها زیاد است: پس دو جریان فکری در مورد برداشت از متون مقدس وجود دارد؛ یک جریان اجتهادی و تعقل‌گرا و یک جریان اخباری‌گری و نص‌گرا. در این جا به چند تفاوت میان این دو تفکر اشاره می‌کنم. شاید به درد بحث‌های کودک و نوجوان بخورد. از چیزهایی که معمولاً به عنوان تفاوت این دو دیدگاه مطرح می‌کنند، این است که ما وقتی در نص اجتهاد می‌کنیم، باید تلاش کنیم این را تشخیص بدهیم که ممکن است این نص یا این روایت یا این سخن یا این فعل، به یک زمان یا مخاطبان خاصی یا به مکان و شرایط اقلیمی خاصی مربوط بوده باشد. ما در پرتو اجتهاد فکری و تعقل، گاهی به این نکته می‌رسیم که ابتدا به ساکن حق نداریم آن‌چه را در نص آمده، به همهٔ زمانها تعمیم بدهیم. مثلاً در بعضی روایات داریم که پوشیدن نعلین که یک کفش خاص و سرپایی است مستحب است. اصلاً نمی‌شود این نص را تعمیم داد. این به سخره گرفتن دین منتهی می‌شود. مثلاً به کسی که در اردبیل زندگی می‌کند و یا در سیبری که اغلب هوا بارانی و برفی است و یک متر یا چهل سانت برف می‌آید، دیگر کسی نمی‌تواند برای او تجویز کند که نعلین پوشیدن مستحب است. این ممکن است در هوای گرم عربستان و در آن اقلیم مطرح شده

باشد.

لذا اولین نشانه، این است که تلاش کنیم در فهم نصوص و در نظر داشته باشیم که یک نص ممکن است به شرایط یا به مخاطب خاص و یا شرایط مکانی و اقلیمی خاصی مربوط بوده باشد. ماباید این‌ها را شناسایی بکنیم و تعمیم‌شان ندهیم. ما در گفتار و سخنان پیشوایان دینی، از این قبیل مسائل زیاد داریم. مجتهد باید تلاش کند این موارد را به دست بیاورد و شناسایی کند و این‌ها را به عنوان یک دستورالعمل، به همهٔ افراد تعمیم ندهد. چنین چیزی به ناکارآمدی و عدم توانمندی دین می‌انجامد. این یک ملاک است که ما شناسایی کنیم و تشخیص بدهیم آن چیزهای دائمی را از غیر دائمی. روی این‌ها که برچسب نخورده که مثلاً این آیه قرآن، یا روایت، یا حدیث مربوط به همهٔ زمان‌هاست و این یکی مربوط به زمان پیامبر و یا این مربوط به زمان حضرت علی است. این مربوط به قرن دوم است و این مربوط به قرن اول. آن مجتهدی که می‌خواهد نص را بفهمد، باید از قرائن و شواهد تاریخی یا آن دیالوگی که بین آن شخص و معصوم اتفاق افتاده است و از این قبیل مسائل، این‌ها را استخراج و استنباط کند. اگر به این نکته توجه نکند، در واقع لغزشگاه افتادن در ورطهٔ اخباری‌گری است؛ یعنی بسیاری از

را بفروشد. اگر خود طرف حاضر نشد عرضه کند، می‌تواند به قیمت روز و به قیمت عرف بفروشد. احتکار چه چیزهایی حرام است؟ مشهور این گونه فتوا داده‌اند و گفته‌اند که درگندم، جو، خرما، کشمش. خب، این درست است در زمان پیامبر، این‌ها جزء ارزاق عمومی بود و زندگی مردم با این مواد گره خورده بود. در حالی که امروز ممکن است کالاهای دیگری هم چنین نقشی در زندگی مردم ایفا کنند. در این جا ما باید به آن مقصد و هدف برسیم؛ یعنی چرا احتکار حرام شد؟ چون زندگی اجتماعی فلج می‌شود. بنابراین، امروز ممکن است کارکرد پودر لباسشویی، از خرما و کشمش خیلی بیشتر باشد و اصلاً خیلی‌ها ممکن است از کشمش، سال به سال هم استفاده نکنند، اما روزی چند نوبت به پودر لباسشویی و مایع دستشویی نیازمندند. آن فقیه و کسی که می‌خواهد استنباط کند، باید این نکته را بفهمد و بگوید، احتکار نیازمندی‌های اساسی و چیزهای ضروری زندگی، حرام است. پس دومین ملاک و نشانه، رسیدن به مقصد و روح کلام است. البته کار آسانی هم نیست. کار سختی است که ما بتوانیم تشخیص بدهیم که این جا مقصد و مراد چیست.

سومین چیزی که به عنوان تفاوت این دو جریان فکری مطرح می‌شود، مسئله توجه به

مهریزی:

مجموعه‌ای که به دست مان رسیده،

به غیر از قرآن که از صحت و سلامت کامل برخوردار است

باقی قابل چند و چون است. از آن چه اسمش روایت و حدیث است،

مجموعهٔ مختلفی در دست داریم و در آن،

چیزهای ساختگی و دروغ هم وجود دارد که این‌ها

علل سیاسی مذهبی و... داشته است

واقعیت‌های زندگی است. انسان‌ها در همهٔ دوره‌ها و در همهٔ اعصار، یک جور نیستند نیازها و فکر و خواسته‌های‌شان یک جور نیست و سطح فهم و درک‌شان هم همین‌طور. به اصطلاح، در این جا واقع نگری مهم است. کسی که می‌خواهد دست به استنباط و اجتهاد بزند، باید به واقعیت‌های زمانهٔ خودش توجه کند. اگر مستنبط و مجتهد در زمان حال زندگی نکند (جسم او ممکن است در زمان حال باشد، اما فکرش مربوط به دو بیست سال قبل باشد) او نمی‌تواند استنباط درستی عرضه بدارد. مجتهد باید با واقعیت‌های زندگی امروزه و روزمره و دستاوردهای علمی و نتایج فکر بشری آشنایی کامل داشته باشد تا بتواند برداشت درستی ارائه بدهد.

در این جا به همین مقدار اکتفا می‌کنم و وارد

مسائل را می‌گیرد و تعمیم می‌دهد، با این که جای تعمیم ندارد.

نکتهٔ دوم و نشانهٔ دیگر که مرز بین این دو جریان فکری را مشخص می‌کند، این است که ما در فهم نصوص تعقل کنیم، به مراد اصلی گوینده نزدیک شویم و همان برای ما ملاک باشد. گوینده ممکن است این قصد و مراد و مقصد یا آن مناط را در زمان و در قالب خاصی بیان کرده باشد. ما باید بکوشیم تا آن قصد را بشناسیم و تعمیم بدهیم. مثال‌هایی که می‌زنم مثال‌های کودک و نوجوان نیست؛ چون خیلی خودم تخصص ندارم. مثال‌هایی عام‌تر است. حالا شما خودتان می‌توانید تطبیق بدهید. مثلاً در روایات آمده که احتکار، حرام است؛ یعنی نگه داشتن ارزاق مورد نیاز مردم، حرام است و حاکم و دولت اسلامی، می‌تواند این‌ها



صریح دارند که این داستان، داستان سمبولیک است. علامه طباطبایی هم درباره قصه آدم و حوا در قرآن، می‌گویند قصه سمبولیک است. حالا اصطلاح سمبولیک را اگر کنار بگذاریم، ممکن است بگوییم اسطوره‌ای یا کاملاً تخیلی است. زمانی من چیزی راجع به بحث آفرینش انسان در تفسیر المیزان نوشتم. در مورد همین نظریه علامه طباطبایی بحث کردم که آیا این چیزی که علامه طباطبایی ادعا کردند، سابقه دارد یا ندارد؟ دیدیم از قرن دوم، در میان مفسران این نظریه بوده؛ مثل مجاهد، عطاء و طبری. این‌ها گفته‌اند که اگر ما این قصه [آدم و حوا] را تخیلی نگیریم، اصلاً نمی‌توانیم معنی کنیم و بفهمیم که چرا خدا آدم و حوا را در بهشت خلق کرد؟ این بهشت کجا بود؟ بهشتی که بعداً آدم‌ها می‌خواهند داخل آن شوند. آن جا انسان مکلف نیست چون آن جا حاصل نتایج اعمال ماست. اگر بهشت، این دنیایی باشد که دیگر تعبیر به بهشت نمی‌شود کرد. لذا اگر ما بخواهیم این را واقعی بگیریم این داستان خیلی پیچیده می‌شود مثلاً وقتی که خدا آدم و حوا را خلق کرد، به فرشته‌ها دستور داد در مقابل‌شان سجده کنند و آن‌ها را در بهشت جای داد و درختی بود و از آن درخت منع شدند و...

اگر تمام این‌ها را بخواهیم واقعی بگیریم، خیلی جاها در فهم آیات به اشکال برمی‌خوریم. لذا علامه طباطبایی می‌فرمایند، اگر ما بخواهیم این قصه را درست بفهمیم، باید بگوییم که خداوند در این داستان، می‌خواهد یک سلسله واقعیت‌ها را بیان کند. کارکرد این قصه، بیان حقایق است کما این که در قصه و داستان تخیلی و رمان هم نویسنده که خلق رمان یا داستان است می‌خواهد یک سری اصول فکری یا اخلاقی یا تربیتی را القا کند. خداوند این جا خواسته است سه موجود را، شناسایی کند: انسان، شیطان و فرشته. این‌ها حقیقت و جوهرشان، با هم تفاوت‌هایی دارد فرشته کارکردش این است که هر چه به او امر و دستور داده شود، در برابر آن مطیع است، شیطان یک حالت سرکش، عصیان و تمرد دارد و انسان، موجودی است که در او هم روحیه اطاعت هست و هم روحیه عصیان. لذا عصیان کرد و به آن درخت نزدیک شد و بعد توبه کرد و اطاعت کرد خداوند می‌خواهد این حقایق را در این داستان بیان کند.

بنابراین، مانعی ندارد که ما برخی از داستان‌های قرآن را این چنین بگیریم. منتهی این‌ها یعنی علامه طباطبایی یا مرحوم مطهری، از این مرز جلوتر نرفتند و در واقع، دو نوع قصه را پذیرفتند، اما مثل آن چیزی که خلف الله گفته بود و قصه‌های قرآن را سه دسته در نظر گرفت، این دسته سوم را این‌ها نپذیرفتند. پس از دید این بزرگان، عناصر و ارکان داستان‌های قرآن، همه

هیچ جای آن راه ندارد. یک دسته دیگر از داستان‌های قرآن، ارکان و عناصرش واقعی‌اند، اما آن چیزی که به عنوان ترکیب و روابط بین آن‌ها ترسیم شده، کاملاً تخیلی است و دسته سوم از داستان‌های قرآنی، هم عناصر و ارکانش و هم روابط بین آن‌ها، همه تخیلی است. خب، این با آن نظریه رایجی که در باب قصه‌های قرآن و کتاب مقدس بود، ناسازگار بود. لذا رساله دفاع نشد و بعد با او برخورد فکری هم شد. البته، کتاب بعداً چاپ شد و جدیداً هم چاپ شده است. نقد و تحلیل‌هایی هم نسبت به این کتاب صورت گرفته.

حالا من می‌خواهم این بحث را در بحث‌های شیعی خودمان ذکر کنم. از کسانی که به این بحث پرداخته‌اند، از میان مفسران شیعه، یکی علامه طباطبایی و دیگری مرحوم مطهری هستند. مرحوم مطهری در قصه خلقت آدم و حوا، تعبیر

چند نمونه و مثال برای این بحث می‌شوم. یکی از بحث‌های مربوط به حوزه کودک و نوجوان در این زمینه، بحث به کار گرفتن عنصر تخیل در متون مقدس و در داستان‌ها و قصه‌هاست. کتب تفسیر را اگر نگاه کنید، از تفسیر طبری تا الان، این بحث کم و بیش در آن‌ها مطرح است که آیا قصه‌های تخیلی در قرآن و روایات هم ممکن است باشد؟ آیا می‌توانیم از این قصه‌ها تفسیر اسطوره‌ای و سمبولیک بکنیم یا نه؟ آیا باید آن زمان و آن حالت و وضعیت را هم چنان حفظ کنیم یا می‌توانیم تعمیم بدهیم؟ در واقع، آن دو جریان فکری یکی از نمونه‌ها و تلاقی‌اش در همین بحث است.

در سال ۱۹۳۵، یک پایان نامه دکتر، به عنوان نظریه‌ای جدید مطرح شد که قصه‌های قرآن سه دسته‌اند. یک دسته از قصه‌های قرآن، هم عناصر و ارکانش و هم ترکیبش، واقعی است و تخیل در

واقعی هستند. برخی روابط هم واقعی است و برخی روابط تخیلی. اما خلف‌الله می‌گوید، غرض قرآن از بیان قصه، این بوده که آن آثار تربیتی را بگیرد. ممکن است یک داستان در میان عامه مردم بوده و در واقع اسطوره عمومی بوده و قرآن آن را گرفته و استفاده تربیتی کرده باشد و هیچ مانعی هم ندارد. کما این که قرآن از خیلی‌های دیگر نقل قول می‌کند. در این جا هم کارکردی که قرآن می‌خواسته از آوردن آن قصه، تربیت انسان‌ها و القای معارف خودش بوده. اما این که این داستان، یک داستان واقعی و تاریخی است و ما باید ملتزم باشیم به عین آن، چنین چیزی نیست. وی می‌گوید، اگر این جوری بگوییم، در بعضی داستان‌ها گیر می‌کنیم. مثلاً در قصه موسی و عصا و اژدها، چند تعبیر هست که با هم نمی‌سازد. لذا می‌گوید با این تفسیر، برخی از تناقض‌ها حل می‌شود.

نتیجه‌ای که من می‌خواهم بگیرم، این است که لااقل تا مرزی که علامه طباطبایی پیش رفته‌اند، خیلی طبیعی و به آسانی می‌شود از آیات قرآن استفاده کرد. در مورد روایات هم همین طور است: مثلاً در قصه عالم‌ذر، اگر آن را یک داستان واقعی تلقی کنیم، خود آیه را نمی‌شود فهمید؛ چون می‌گوید خداوند از پشت انسان‌ها ذراتی را بیرون آورد و بعد این‌ها آمدند در مقابل «ألست بربکم قالوا بلی» گفتند. آیه نه از نظر ساختار و نه از نظر برگرداندن ضمیر، هیچ کدام سازگاری پیدا نمی‌کند. لذا علامه طباطبایی، این آیه را به عنوان یک امر سمبولیک و اسطوره‌ای گرفته‌اند. منتهی همان طور که گفتیم، اشخاص و افراد و عناصر و ارکان آن را به عنوان یک امر واقعی تلقی می‌کنند. مثلاً در قصه آدم و حوا، یک آدم و یک حوای مشخصی بود، اما آن روابط، روابط نوعی است؛ یعنی شیطان در مقابل خداوند تمرد کرد و فرشته‌ها در مقابل نوع انسان سجده کردند، نه در مقابل شخص.

در همان قصه، بسته به چگونگی تفسیر آن، می‌توانیم دو جور نتیجه بگیریم. یکی این که آیا سجده فرشتگان در مقابل شخص آدم بود یا در مقابل نوع؟ بعضی گفته‌اند چون رتبه فرشته نسبت به انبیا پایین‌تر است و آدم چون نبی و پیامبر بود، فرشته در برابرش سجده کرد، ولی اگر بگوییم در برابر نوع آدم سجده کرد، در این صورت شأن همه انسان‌ها را از فرشته بالاتر برده‌ایم و این دو نوع برداشت و نتایجش، این طور خودش را نشان می‌دهد. لذا یکی از نقطه‌های تلاقی این دو نوع برداشت اجتهادی و اخباری یا نص‌گرایی و تأمل در نص، در قصه‌های قرآن و قصه‌هایی که در روایات هست، خودش را نشان می‌دهد و آن مقداری که ما می‌توانیم از آن دفاع کنیم، این است که در بخشی

مهریزی:

باید پرهیز کرد از این که این ادبیات و این قالب و ساختار، در خدمت یک طرز فکر یا یک جریان سیاسی خاص قرار بگیرد. آن جاست که ادبیات می‌شود ایدئولوژی

ما در گزارش‌های تاریخی، چه در بحث کودک و چه غیر کودک، از مسائل شاذ و نادر و نکات مورد اختلاف باید پرهیز کنیم. ما باید مسلمات، مشهورات و نظریات را ارائه بدهیم. این به عنوان یک ملاک و یک معیار است که ما بتوانیم در حوزه مسائل دینی به کار بگیریم و استفاده بکنیم؛ والا از این مسائل اختلافی و شاذ و نادر و این چیزها خیلی زیاد است. اگر کسی بخواهد برود دنبال این مسائل شاذ و نادر بگردد، بسیار با مشکل مواجه می‌شود

به جای پرداختن مثلاً به جنبه‌های تاریخ و قصه و داستان، به یک بخش فراموش شده یعنی مفاهیم دینی و اخلاقی بپردازیم. این‌ها از آن چیزهایی است که می‌تواند جهانی شود

از قصه‌های قرآن و بخشی از قصه‌ها و داستان‌هایی که در روایات نقل شده، این جنبه سمبولیک و اسطوره‌ای، به اجمال، پذیرفته شده است. نکته دومی که در ادبیات کودک و نوجوان هم محل بحث است، این است که ما شخصیت‌های دینی را تا چه مقدار می‌توانیم قابل دسترس معرفی بکنیم؟ پیامبران، معصومان و شخصیت‌های تاریخ اسلام را، چگونه ترسیم کنیم؟ وقتی می‌خواهیم حضرت علی یا امام حسین و یا حتی صحابه را معرفی کنیم، آیا ما می‌توانیم این‌ها را به عنوان انسان‌های قابل دسترس معرفی کنیم یا باید به عنوان انسان‌های مقدس و غیر قابل دسترس در کارمان و قصه‌مان و یا در کتاب‌مان ارائه بدهیم؟ این هم از بحث‌های جدی است که آن دو تا جریان فکری به نظرم این جا خودش را نشان می‌دهد.

قرآن تمام تلاشش این است که از شخصیت‌های مقدس، شخصیت‌هایی غیر قابل دسترس ارائه نکند؛ یعنی تمام تلاش قرآن این است که پیامبر را به عنوان بشری مثل شما معرفی بکند. پیامبر را به عنوان فردی از مردم و به عنوان برادر شما معرفی کند: «اذ قال لهم اخوهم صالح اذ قال لهم اخوهم» که این تعبیر خیلی به کار رفته است. یا «بعث فی الامیین رسولا منهم» یا «انا بشر مثلکم یوحی الی»؛ یعنی من هم یک بشر و یک آدم مثل شما هستم، منتهی بر من وحی می‌شود. ویژگی خاصی دارم که وحی بر من نازل می‌شود. و واسطه‌ای هستم که چیزی را دریافت کنم و به شما برسانم. در برخی از دعاها نکته‌ای مطرح است. مثلاً در قرآن داریم «و جعلنا للمتقین اماما» این دعایی است که همه می‌توانند بگویند یا در



دعای افتتاح ماه رمضان، آن قسمت آخر دعا که این طور ذکر می‌کنیم: «اللهم انا نشکو الیک فقد نبینا» ما شکوه می‌کنیم که پیامبران در میان ما نیستند و دولت کریمه را انتظار می‌کشیم. برای هر فردی مستحب است که این دعا را بخواند. خب، اگر مستحب است که بخواند، صرف لقله زبان و گفتن نیست، بلکه باید نکته تأثیرگذاری را در ما القا کند.

وقتی می‌گوییم «و تجعلنا فیہ من الدعاه الی سبیلک و القادة الی رضوانک»، ما هم می‌شویم جزو قائدان، رهبران و پیشوایان. یا «و جعلنا للمتقین اماما» که در قرآن هست، یک دعای عام است که همه می‌توانند ذکر بکنند. من از این‌ها استنباط این است که ما می‌توانیم در حدی ضمن این که علم غیب و عصمت را برای پیشوایان دینی حفظ کنیم. آن‌ها را به عنوان شخصیت‌هایی تا حدودی قابل دسترسی معرفی کنیم. اگر قابل دسترس نباشد که نمی‌شود مثل آن‌ها شد. دیگر اسوه نمی‌شوند. اسوه چیزی است که می‌شود مثل آن ساخت. وقتی کسی دارد قالی می‌بافد، جلوی او یک نقشه هست و به آن می‌گویند اسوه و مثل.

اگر قرآن پیامبر را اسوه معرفی کرده، ابراهیم را اسوه معرفی کرده، اسوه یعنی کسی که یتأسی به او اقتدا و تأسی می‌شود. البته قابل دسترسی بوده، به معنی این نیست که ما به آن عصمت و به آن اوج برسیم، اما این راه یک راه پیمودنی است. قرآن می‌گوید: اینها می‌گویند چرا برای ما آدم فرستادی؟ باید فرشته بفرستی. آدم که نمی‌تواند پیغمبر شود. می‌گوید: بله، اگر فرشته‌ها روی زمین زندگی می‌کردند، برای آن‌ها یک فرشته از سنخ خودشان می‌فرستادیم، اما شما که آدم هستید، برای تان فرشته نمی‌فرستیم. این سنخیت برای این است که بتواند تأثیر بگذارد و جذب کند.

من فکر می‌کنم این جا گاهی دید غالی‌گری، عده‌ای تأثیر می‌گذارد و غلو می‌کنند. ما در شیعه زیاد داشته‌ایم و در دوره‌هایی از تاریخ، غالبانی بودند که خود ائمه در مقابل آن‌ها ایستاده‌اند. منتهی در یک دوره‌هایی از تاریخ شیعه، باز تکرار شده است. تا اندازه‌ای در زمان ما جریان غالی‌گری و غلو رواج پیدا کرده و کسانی که به نوعی تبلیغات مذهبی و

دینی دست‌شان است، آن را دامن می‌زنند. این در حالی است که شخصیت‌هایی مثل شیخ مفید، خیلی طبیعی راجع به ائمه برخورد می‌کرده‌اند. شیخ مفید فقط در سه مورد، شهادت ائمه را می‌پذیرد و می‌گوید، بقیه وفات است. شما در بعضی مجامع اگر بخواهید بگویید امام از دنیا رفت، یک جرم کبیر تلقی می‌شود. شیخ مفید کسی است که در قرن چهارم زندگی می‌کرده و یک شخصیت بزرگ شیعه و واسطه انتقال میراث شیعه، از قبل به بعد از خودش بوده است. هم چنین راجع به عصمت، مثلاً دیدگاه‌هایی دارد که در بعضی از زمان‌ها طرح کردنش خیلی دشوار می‌شود. من این‌ها را شاهد می‌گیرم بر این که ما می‌توانیم نسبت به این شخصیت‌ها، با حفظ آن ویژگی‌هایی که آن‌ها را پیشوا کرده و همان عصمت و علم غیب است (آن هم علم غیب به اذن الله)، دیدی کاملاً انسانی داشته باشیم. قرآن همیشه تأکید دارد که این علم غیب را بگویید علم غیب به اذن الله که با آن چه خدایی است، اشتباه نشود. ما در کارهای مان، چه برای کودک و چه برای غیر کودک، باید این را در نظر داشته باشیم.

نکته دیگری که به ذهن می‌رسد، این است که در نوع چیزهایی که ما می‌خواهیم برای کودک و نوجوان یا گروه‌های دیگر اجتماعی مطرح و برداشت کنیم، اصلی در مسائل دینی داریم که برخی از مسائل دینی، حالت به اصطلاح رتبه‌بندی یا درجه‌دار بودن را دارد. همان طور که آدم‌ها یکسان نیستند، معارف دینی یا آموزه‌های دینی هم یکسان نیست. ما مجاز نیستیم هر چیز را برای هر کس و در هر سطحی مطرح کنیم. یک روایت از امام صادق علیه السلام وجود دارد که می‌گوید، ایمان ده درجه دارد: مثل پلکانی که ده پله دارد. هر کسی در یک پله ایستاده است. تو حق نداری بار کسی را که روی پله سوم است، روی دوش کسی بگذاری که روی پله دوم است. بعد مثال می‌زنند که اگر بنا باشد شما از هر کسی توقع یک سطح از دینداری را داشته باشید، باید من امام صادق هم از شما این توقع را داشته باشم و این شدنی نیست. باید مراتب و درجات افراد را حفظ کرد و مطالب دینی را در سطح و مرتبه آن‌ها بیان کرد. مثلاً در آموزش توحید، در روایات و دستورات دینی داریم که کسی سؤال کرد: خدا یکی است، یعنی چه؟ حضرت فرمود: «ما انتم علیه» همان که شما می‌گویید یکی دیگر سؤال کرد که توحید یعنی چه و توحید چگونه اثبات می‌شود؟ حضرت فرمودند: «بوحدة الصنع» چون یک نظم حاکم است. یکی دیگر سؤال کرد که توحید یعنی چه و چگونه ثابت می‌شود؟ فرمودند: مگر آن‌هایی که می‌گویند دو تا، یکی را قبول ندارند؟ خب، ما هم یکی را قبول داریم. حالا آن‌ها برای دومی‌اش

دلیل بیآورند. این جا بحث جدلی کردند. شخص دیگری به نام هشام بن حکم سؤال می‌کند که توحید یعنی چه؟ حضرت می‌فرمایند: در آن نور، ظلمت نیست. در آن حقیقت، باطل نیست. در وجود عدم نیست که از آن قاعده صرف الوجود را استفاده می‌کنند. ما این نکات را باید در بیان معارف و آموزه‌های دینی رعایت کنیم؛ یعنی رعایت سطح و درجه و آن وضعیتی که هر فرد دارد. نباید توقع دینداری یکسان را از همه داشته باشیم.

مثالی ذکر می‌کنند که مبلغی به منطقه‌ای برای تبلیغات دینی و مذهبی رفت. او دید که بعضی‌ها دارند روی کفش‌شان مسح می‌کشند. گفت چرا این گونه؟ گفتند: مبلغی که قبلاً آمده بود، گفته بود اشکالی ندارد. گفت: یعنی چه؟ بیخود

کهنمویی زاده:

در بررسی

کتاب کودک و نوجوان

واقعا آدم حیرت می‌کند که

چطور این همه کتاب

بی‌مها با چاپ می‌شود

آیا فقط به این دلیل که

موضوع نماز و؟؟ ذکر شود،

کتاب دینی می‌شود؟

مهریزی:

ما در دین، مرز خاصی که

نتوانیم از آن تجاوز کنیم

و یا تخیل را به آن راه بدهیم،

نداریم. ممکن است

در ناحیه شخصیت‌ها

داشته باشیم و آن جا این

بسترشکنی، به تعبیر شما

با مشکل مواجه شود،

ولی در قسمت مفاهیم انسانی

(منظور من از اخلاق،

مفاهیم انسانی است)،

چنین مشکلی نیست



مصطفی خرامانی

عوامل طبیعی و چراهایی که به صورت طبیعی پیش می‌آید، باید نشان داده شود و جایگاه خداوند و علل غیبی هم در جای خودش، به حدی که قابل فهم و درک باشد، مطرح می‌گردد. این‌ها بعضی از چیزهایی بوده که من به ذهنم رسیده و چون من با فضای این جا و این‌که چه باید بگویم که به درد دوستان بخورد، خیلی آشنا نبودم، آن شالله که مفید فایده بوده باشد، ببخشید.

بکایی: خیلی متشکر آقای مهریزی. این که می‌فرمایید در جریان آن چه در حوزه ادبیات کودک و نوجوان رخ می‌دهد، نیستید، البته شکسته نفسی است. شما دقیقاً به بن‌بست‌ها و نکته‌هایی که نویسندگان کتاب‌های کودک و نوجوان با آن درگیرند، اشاره کردید. یادم رفته بود که برای دوستان بگویم آقای مهدی مهریزی، عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس، در گروه مطالعات زنان هستند. مباحثی که ایشان مورد پژوهش قرار می‌دهند و مورد علاقه‌شان است، شخصیت و حقوق زن در اسلام، فلسفه فقه و مباحث جدید فقه است و حوزه حدیث. کتاب‌هایی که از ایشان تا کنون چاپ شده، تعدادش خیلی زیاد است. ایشان خیلی خلاصه به من گفتند و من هم چند تایی را ذکر می‌کنم: زن در اندیشه اسلامی، زن در سخن و سیره امام علی (ع)، آسیب‌شناسی حجاب، بولتن فمینیسم، زن و فرهنگ دینی، شخصیت و حقوق زن در اسلام. در حوزه فقه و فلسفه: فقه پژوهشی (۲ جلد) و کتابی که به زبان عربی در بیروت چاپ شده است: «المدخل الی فلسفه الفقه» در حوزه حدیث هم آشنایی با متون حدیث و نهج البلاغه، حدیث پژوهی. ضمناً آقای مهریزی سردبیر فصل‌نامه «علوم حدیث»، کار دانشکده حدیث شهر ری هستند که ۲۹ شماره از آن تا کنون منتشر شده است.

آن چه آقای مهریزی مطرح کردند، در واقع مسائلی است که در حوزه کتاب و ادبیات کودک و نوجوان، دوستان اهل قلم ما به انواع مختلف درگیر آن هستند. البته درگیری‌های اهل قلم، خیلی بیشتر از اینهاست! بخش آخر جلسه ما، به پرسش و پاسخ اختصاص دارد. دوستانی که پرسش دارند،

مطرح می‌کند، می‌گوید اگر نتوانستید این کار را بکنید، «برید الله بکم الیسر و لایرید بکم العسر» درواقع، به جای آن، این کار را انجام بدهید و یک درجه نازل‌تر و پایین‌تر. این اصل یسر و سهولت را به ویژه نسبت به نوجوان و کودک که مخاطبی است که تازه می‌خواهد دینداری را یاد بگیرد و با آموزه‌های دینی آشنا شود، به عنوان یک اصل قطعی و صددرصد باید در نظر گرفت. متأسفانه در القای نماز و به خصوص احکام، نگاه‌های متشرعانه بیشتر خودش را نشان می‌دهد.

نکته چهارمی که یادداشت کرده بودم ذکر کنیم و صحبت‌ها را به پایان برسانیم، این است که ما در آموزش و القا به کودکان و نوجوانان، نباید به گونه‌ای عمل کنیم که حالت تعقل را از آن‌ها بگیریم. پس چیزهایی را که آنها نمی‌توانند علنش را بفهمند و درک کنند، نباید مطرح کنیم. با یکی از دوستان در این زمینه مشورت می‌کردم. می‌گفت، در کتاب‌های دینی این دوره، راجع به این که، مثلاً وقتی ماهی می‌خواهد شنا کند، چطور شنا می‌کند، نوشته شده با باله. بعد سؤال شده، باله را چه کسی به ماهی داده است؟ جواب داده است خدا. یعنی ماکل علل و عوامل طبیعی را قیچی کرده‌ایم و یکسره رفته‌ایم سراغ خدا. خب، این که برای کودک قابل فهم نیست. این تفکر اصلاً جواب نمی‌دهد. یادم می‌آید که در سال‌های قبل از انقلاب که جلسات مذهبی می‌گذاشتند، در یک جلسه از استاد و معلممان پرسیدم که می‌گویند وقتی باران می‌آید، علنش این است که نور خورشید به دریا می‌تابد، آب دریا تبخیر می‌شود و بالا می‌رود و برمی‌گردد. می‌گفت: نه، چه کسی گفته؟ بیخود است. بعد مثالی زد که هنوز که هنوز است، آن مثال در ذهن من هست. ایشان می‌گفت: ببینید بالای قلیان آتش است و زیر آن آب. این آتش مگر تاثیری می‌گذارد که آن آب تبخیر شود و بالا بیاید؟ اولاً همان آب هم تبخیر و به مرور زمان کم می‌شود، ولی آخر این چه تشبیه و چه مثالی است؟ اگر ما بگوییم که آب دریا به علت تابیدن نور خورشید تبخیر می‌شود، معنایش این نیست که جلوی قدرت خدا را گرفته‌ایم و جای خدا را اشغال کرده‌ایم. ما گاهی فکر می‌کنیم که اگر بعضی کارها را به علل و عوامل طبیعی نسبت بدهیم، جای خدا را اشغال کرده‌ایم. خدا جای خودش را دارد و جای او، فراتر از همه این علل و عوامل است. بنابراین، در قصه‌ها، به خصوص در نقل کرامت‌ها و معجزات، به گونه‌ای القا نشود که این علل و عوامل طبیعی نادیده گرفته شود و کودک نتواند درک کند و بعد در نهایت یا یک آدم خرافی بار می‌آید و یا منکر همه این مقوله‌ها و تعلیمات دینی می‌شود.

در القائات مذهبی و دینی، جایگاه علل و

کرده! رفت او را دید و گفت: این چه حرفی بود که زد؟ گفت: این‌ها اصلاً نماز نمی‌خوانند و وضو نمی‌گرفتند. ما آن‌ها را تا این جا آوردیم. تو اگر بخواهی از همان اول بگویی، باید این‌طور باشد و آن‌طور باشد، آن‌ها اصل قضیه را انکار می‌کنند. این نکته را باید در نظر گرفت و مرتبط با همین، یک بحث دیگر هم هست بحث یسر و سهولت است. یکی از اصولی که قرآن تأکید می‌کند و در فقه بسیار بر آن تأکید شده، اصل یسر و سهولت است. روایتی هست که پیامبر، امام علی و معاذ را برای تبلیغ به یمن فرستادند. توصیه کردند: «یسرا و لا تعسرا»، یعنی، آسان بگیرید. دین خدا را به گونه‌ای جلوه ندهید که مردم از آن بیزار و متنفر شوند. این یسر و سهولت را قرآن هم در بسیاری از احکامش گفته است. مثلاً وقتی یک حکمی را

مهریزی:

نوعی از نسبی‌گرایی وجود دارد

که به سفسطه منجر می‌شود

و باب فهم را می‌بندد.

ما معمولاً بین مصداق و

مفهوم، دچار اشتباه می‌شویم.

مصداق عدالت در این زمان،

با آن زمان فرق می‌کند.

مصداق صدق و صداقت،

این زمان با آن زمان

فرق می‌کند

هجری:

قلمرو ادبیات، قلمرو کنایه

و دو پهلوگویی است.

یک متن ادبی، هر قدر

غیر شفاف‌تر باشد،

ارزش ادبی بیشتری دارد.

برخلاف یک متن کلامی و

فلسفی. وادی کودک هم

وادی خیال است،

وادی تعقل نیست.

ادبیات کودک،

خیال اندر خیال است

هجری:

مشکلی که مادر شرایط فعلی داریم،
تسری دنیای بزرگسالی به دنیای کودکی است.
من اعتقاد ندارم کودک بی عقل است.
اعتقاد من این است که کودک،
پارادایم عقلانی ویژه خودش را دارد
و این پارادایم عقلانی، قابل مقایسه با
پارادایم عقلانی بزرگسال نیست.
یعنی گفتم در آن جا تمثیل و قیاس جزء به جزء
حکم فرماست

می‌توانند مطرح کنند.

کهنمویی زاده: با توجه به نکاتی که فرمودید، چرا مرجعی نیست که به این کتاب‌هایی که اخیراً چاپ می‌شود، رسیدگی کند؟ تمام این نکاتی که شما فرمودید، در بررسی کتاب‌های دینی به آن‌ها برخورد می‌کنیم. می‌خواهم ببینم آیا شورای پژوهشی یا یک عده‌ای نباید باشند که قبل از به چاپ رسیدن کتاب، این مسائل را در نظر بگیرند؟ مثلاً در مورد حضرت فاطمه، کتابی چاپ شده که در آن، آیه‌هجده سوره نسا، برای نوجوان طرح شده است. خب، این نوجوان وقتی با این مسئله روبه‌رو می‌شود، با خودش می‌گوید، من می‌توانم توبه کنم. این نوجوان تازه، زندگی‌اش را آغاز کرده. این برای آدمی که آخر عمرش را می‌گذراند، مسئله‌ای نیست. ولی یک بچه وقتی این را می‌خواند، با خودش می‌گوید: حالا من خیلی زمان دارم تا بخواهم توبه کنم. این است که در بررسی کتاب کودک و نوجوان، واقعاً آدم حیرت می‌کند که چطور این همه کتاب، بی‌محابا چاپ می‌شود. ما چون کارمان بررسی کتاب‌های کودک و نوجوان و کتاب‌های دینی است، مستقیماً با این مسائل سروکار داریم و همیشه هم وقتی مطالعه می‌کنیم، می‌گوییم یعنی آیا وزارت ارشاد نمی‌تواند شورایی تشکیل بدهد که قبل از این که این کتاب‌ها به چاپ برسند، آن‌ها را بررسی کند. آیا

فقط به این دلیل که موضوع نماز در کتابی ذکر شود، کتاب دینی نامیده می‌شود؟ و یا چون نام یکی از ائمه ذکر می‌شود، باید به عنوان کتاب دینی چاپ شود و هر چه دل‌شان می‌خواهد، در آن بنویسند؟ گاه می‌بینیم که حتی نویسنده‌های زبردست‌مان، مثلاً آقای رهگذر، مطالبی را ذکر می‌کند که خارج از مسائل دینی است. ما این احساس را پیدا می‌کنیم که نویسنده کتاب، با غرض‌ورزی خاصی، مثلاً روز عاشورا را به تصویر درمی‌آورد و در آن، مطلب خاص و بسیار مهمی را تحریف می‌کند و بعد همه این‌ها را با قلم بسیار قشنگ می‌نویسد. کتاب هم با تیراژ بسیار بالا چاپ می‌شود. این‌ها را باید چه کار کرد؟ ما به چندین مرجع هم مراجعه کرده‌ایم، ولی به نتیجه‌ای نرسیده‌ایم. حالا می‌خواستیم ببینیم از دید شما که بالاخره در این زمینه زحمت کشیده‌اید، می‌شود درمانی برای این مشکل پیدا کرد یا نه؟

مهریزی: عرض شود که چیزهایی را که بلد بودم، طرح کردم و حتی به اندازه دوستان دیگری که این‌جا هستند، کار دستم نیست. باز آقایان یک نشریه دارند که وابسته به ارشاد است. من واقعاً نمی‌دانم راهکار اجرایی‌اش چیست و چه نهادی باید مسئولیت این قضیه را بپذیرد. شاید آقایان بکایی یا حجوانی، راه‌حلی داشته باشند که ارائه بدهند.

بکایی: من فکر می‌کنم از سؤال همکارمان، می‌شود به این پرسش رسید که بالاخره، تعریف شما از کتاب دینی چیست؟
کهنمویی زاده: به نظر من، تعریف ایشان از کتاب دینی برای کودک و نوجوان، کاملاً مشخص است و مبتنی بر همان معیارهایی است که ما هم در شورای کتاب کودک به آن رسیده‌ایم. همان که فرمودند، گاهی مستقیماً باید خود مطلب را بیان کرد و گاهی باید غیرمستقیم به مطلب رسید. من فکر می‌کنم این‌ها نکاتی است کاملاً صحیح و در تمام کتاب‌های کودک باید رعایت شود، ولی چیزی که هست، به اجرا نمی‌رسد.

مهریزی: در این بحث، البته اختلافی وجود دارد. یک عده موافقت و یک عده مخالف. عده‌ای می‌گویند اصلاً این تقسیم‌بندی نابه‌جاست و باعث می‌شود که ما به ایدئولوژیکی کردن کتاب برسیم. باید پرهیز کرد از این که این ادبیات و این قالب و ساختار، در خدمت یک طرز فکر یا یک جریان سیاسی خاص قرار بگیرد. آن‌جاست که ادبیات می‌شود ایدئولوژی. و الا صرف این که بخواهد ادبیات در خدمت عرضه یک موضوع فلسفی یا عرفانی یا دینی باشد، این مشکلی ایجاد نمی‌کند. این که ما بخواهیم به سفارش، دین را عرضه کنیم یا برای این که یک جریان فرهنگی رایج و حاکمی را راضی کنیم، این‌ها آسیب‌هایی است که به

ادبیات لطمه می‌زند.

به نظر من می‌رسد که کتاب کودک یا ادبیات دینی برای کودک، تعبیرش درست است. البته از ادبیات، به تمام قالب‌ها و صورش، می‌شود برای عرضه مفاهیم دینی به مخاطب کودک استفاده کرد.

یکی از حاضران: بسم الله الرحمن الرحیم. جناب دکتر در مباحث‌شان گفتند، برای گرفتن اطلاعات از متون مذهبی، دو روش وجود دارد که یکی اخباری‌گری است و دیگری اجتهاد و اجتهادگری. فکر می‌کنم یکی از مشکلات مان در کتاب‌های دینی، همین مبحث اجتهادگری است؛ یعنی هر کسی برای خودش جور خاصی اجتهاد می‌کند. همان طوری که ما در خیلی از مسائل دینی مان، با اجتهادهای مختلفی روبه‌رو هستیم و شما مثلاً در مورد ساده‌ترین مسئله که مثلاً نماز مسافر است، با ده جور اجتهاد طرف هستید.

در واقع، هر کسی براساس برداشت‌های خودش از متون مذهبی، نتیجه‌گیری می‌کند. من نمی‌دانم واقعاً علما باید بالاخره این ماجرا را به جایی برسانند که ما هم که می‌خواهیم از متون دینی، برای ادبیات کودک یا نوجوان برداشت‌هایی بکنیم، معیاری برای خودمان داشته باشیم.

سال گذشته، من پنج کتاب در مورد تولد حضرت امام زمان (عج) خواندم؛ آن ماجرابی که مادر ایشان، دختری از کشور رُم است و خواب می‌بیند که به او می‌گویند اگر جنگ شد خودت را اسیر کن تو را می‌برند و کسی تو را می‌خرد و بعد او می‌شود شوهر تو و این طوری می‌شود که امام زمان متولد می‌شوند. من در این پنج کتاب، تقریباً پنج نوع روایت دیدم. یکی گفته بود که پیامبر و حضرت علی و حضرت فاطمه رفته‌اند بهشت، پهلوی حضرت مسیح و چون این دختر مسیحی بوده، او را از حضرت مسیح خواستگاری کرده‌اند برای امام عسگری. وقتی می‌گوییم اجتهاد، یعنی هر کسی می‌تواند بگوید آن چیزی که از متون می‌فهمیم، این است.

واقعاً یکی از مشکلات کتاب‌های دینی ما این است که الان هر کسی برای خودش اجتهادی می‌کند و ما متأسفانه می‌گوییم، فقط کتاب‌هایی که به این صورت مستقیم با مذهب ارتباط دارند، این‌ها کتاب‌های دینی‌اند. در حالی که فکر می‌کنم اصلاً باید این بحث را این‌گونه بیان کنیم که کتابی که انسان را به راه تعالی و به راه خدا نزدیک کند، می‌تواند کتاب دینی باشد.

ما یک فیلم در سینما دیدیم به اسم «مسیر سبز». دوستان حتماً دیده‌اند. این فیلم را آمریکایی‌ها ساخته‌اند و در آن یک کلمه هم حرفی از خدا نبود و هیچ شعاری هم نداده بودند، ولی سه ساعت فیلم بود و در این سه ساعت، آدم بدون

این‌که فکرش به جایی دیگر برود، مبهوت این فیلم می‌شد.

من وقتی از سینما بیرون آمدم، گفتم چه خوب است که آدم ایمان داشته باشد. خب این فیلم آیا واقعاً فیلم دینی است یا نه؟ ظاهر امر چنین است که این فیلم نمی‌تواند فیلمی دینی به حساب آید. در حالی که من فکر می‌کنم آن فیلم، خیلی راحت‌تر آدم‌ها را به دین و مذهب گرایش می‌دهد تا ما که می‌خواهیم در مورد متولدشدن امام زمان، برای نوجوانان داستان بگوییم و طوری هم بگوییم که اصلاً باورکردنی نباشد.

ما مطمئن می‌شویم که این نص مال دین هست، بعد می‌خواهیم در آن اجتهاد کنیم. ما در این مرحله تردید داریم که این سخن را امام عسگری یا امام دیگر گفته‌اند یا نه؟ تا زمانی که این صحت و سقم به اثبات نرسیده، اصلاً نوبت به مرحله اجتهاد در فهم نمی‌رسد.

الان بحث این نیست که او از این متن این را فهمیده و دیگری از متن چیز دیگری فهمیده است، نه! او این یک گزارش را گرفته و اصلاً در مورد این‌که صحت و سقم آن چیست، کار نکرده. مثلاً در یک کتاب مثلاً دست چن‌دم، به روایتی برخورد



اگر بچه‌ای این‌ها را بخواند، می‌گوید این‌ها، هم داستان‌شان دروغ است و هم نعوذبالله، امام‌زمان‌شان دروغ است که چنین داستانی را برایش می‌سازند. به نظر من، مشکل ما بیشتر همین اجتهادگری در ماجرای کتاب‌های متون دینی است.

مهریزی: اسم این‌ها اجتهادگری نیست. این‌ها یک نوع انتخاب است؛ چون مجموعه‌ای که به دست‌مان رسیده، به غیر از قرآن که از صحت و سلامت کامل برخوردار است باقی قابل چند و چون است از آن‌چه اسمش روایت و حدیث است، مجموعه مختلفی در دست داریم و در آن، چیزهای ساختگی و دروغ هم وجود دارد که این‌ها علل سیاسی مذهبی و... داشته است.

اجتهاد در مرحله پس از این بررسی است که

کرده و دیده این را تا به حال هیچ کس نگفته است. با خودش گفته، پس این چیز نویی است و ما همین را می‌گوییم.

منظور من از اجتهاد، این نیست. اجتهاد در مرحله بعد است. ما مجموعه‌هایی داریم به عنوان کتب حدیث و روایت که این‌ها از قرن چهارم یا سوم، تدوینش شروع شده و به دست ما رسیده است. ما کتاب‌هایی از قرن سوم به این طرف داریم، هم در شیعه و هم در اهل سنت که آن‌ها به عنوان کتاب‌های روایی معتبر است. در ادامه و در طول تاریخ، یک سری چیزهای دیگر، به عنوان کتاب روایتی درست شده است. در این‌ها، قصه‌ها و داستان‌ها را به عنوان حدیث و روایت جا زده‌اند یا علمای دینی این‌ها را پالایش نکرده‌اند. مثلاً شما ببینید، از این جور چیزها در کتاب «کافی» پیدا

نمی‌کنید. در بین کتاب‌های روایی شیعه، کتاب کافی معتبر است. اگر می‌خواهید داستان ولادت امام زمان را بخوانید، از کتاب کافی که متن اولیه است، می‌توانید به آن دست پیدا کنید.

این چیزهای جعلی، قاعدتاً مربوط به متن‌هایی است که از دوره صفویه به این طرف، نوشته شده و نوعی تفکر غالی‌گری وارد آن شده است.

یکی از حاضران: بالاخره من به عنوان یک نویسنده یا یک نوجوان، نمی‌دانم این مال دوره صفویه بوده یا از دوره صدر اسلام است. مشکل ما اتفاقاً از همین جا شروع می‌شود. همین نکته‌ای که شما در سخنان‌تان فرمودید در مورد این که مثلاً فرض کنید وقتی قرار است شهادتی بدهند، باید دو نفر مرد شهادت بدهند و اگر دو نفر مرد نبودند، به جای یکی از آن‌ها دو زن بیایند. این الان واقعاً در ذهن جوان‌های امروز و نسل امروز که در قرن

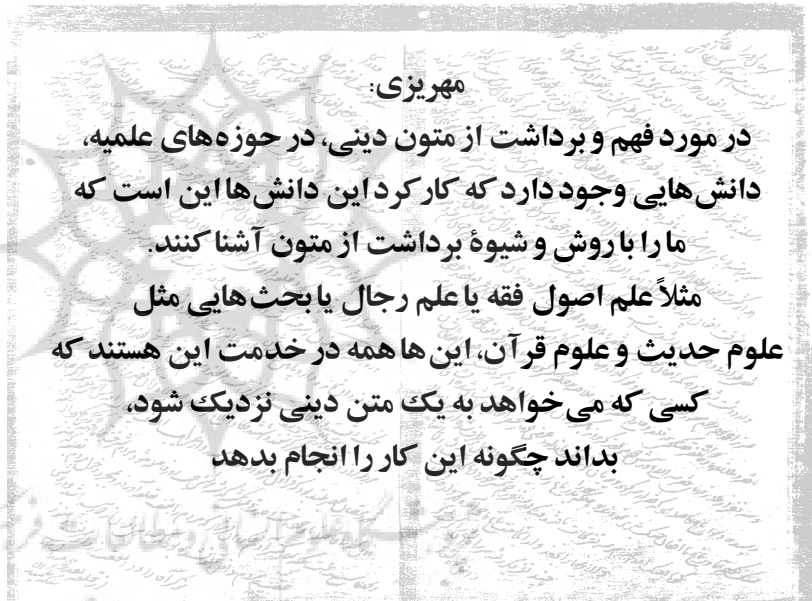
هم ارث می‌برد، عرب‌ها به او اعتراض کرده‌اند. مثلاً می‌گویند عمر، یکی از کسانی بوده که وقتی گفتند زن‌ها ارث می‌برند، شاک‌ی شده و گفته این چه حرفی است؟ این‌ها قبلاً ارثیه ما بودند، حالا شما می‌گویید از ما ارث هم می‌برند! خب، وقتی تاریخ آن موقع اسلام را برای خواننده‌مان توضیح بدهیم، این را درک می‌کند. منظور من این است که ما هنوز نتوانسته‌ایم دیدگاه‌مان را جمع و جور کنیم و به نقطه‌ای برسیم که بگوییم همه ما این بحث را قبول داریم و بیاییم به این اقتدا کنیم. من فکر می‌کنم واقعاً مشکل این باشد.

مهریزی: عرض کردم که اختلافات، خیلی جدی‌تر از این‌هاست. حالا نه در حوزه کار کودک، در کار بزرگسالان هم خیلی از مقولات و مفاهیم دینی، محل بحث و بررسی است. دلیلش این است که به چنین کارهایی کم پرداخته شده و یا اصلاً پرداخته نشده است.

چنین بوده. مثل این که در قرآن آمده، در مقابل دشمن نیرو تهیه کنید. خب، عرب آن زمان که نمی‌فهمیده نیرو یعنی چه، به او می‌گفتند خیل و سیف تهیه کن؛ یعنی شمشیر و اسب آماده کن. این دنبالش آمده، چون ذهن او آشناست، اما برای زمان‌های دیگر، از آن خیل و سیف استفاده نمی‌کند. خود آن علت اصلی، یعنی «و ادعوا لهم ما استطعتم من قوة» این قاعده عام است. اگر کسی این قاعده عام را فراموش کند و برود آن مثل و نمونه و مصداق را بگیرد، این یک نوع اخباری‌گری و اشتباه است. باید برود در آن کلام، آن قاعده عام را بفهمد و آن نکته را به دست بیاورد.

در روایات، چیزهای عجیب و غریب زیاد داریم. یکی از چیزهایی که نوشته بودم که این‌جا بگویم و صرف‌نظر کردم، همین بود. نوشته بودم که ما در گزارش‌های تاریخی، چه در بحث کودک و چه غیرکودک، از مسائل شاذ و نادر و نکات مورد اختلاف باید پرهیز کنیم. ما باید مسلمات، مشهورات و نظریات را ارائه بدهیم. این به عنوان یک ملاک و یک معیار است که ما بتوانیم در حوزه مسائل دینی به کار بگیریم و استفاده بکنیم؛ والا از این مسائل اختلافی و شاذ و نادر و این چیزها خیلی زیاد است. اگر کسی بخواهد برود دنبال این مسائل شاذ و نادر بگردد، بسیار با مشکل مواجه می‌شود. یکی از چیزهای دیگری که یادداشت کرده بودم و نگفتم، این بود ما به جای پرداختن مثلاً به جنبه‌های تاریخ و قصه و داستان، به یک بخش فراموش شده یعنی مفاهیم دینی و اخلاقی بپردازیم. این‌ها از آن چیزهایی است که می‌تواند جهانی شود.

شما می‌گویید آن فیلم را دیدیم و بدون این که در مورد مسیح یا غیرمسیح باشد، یک احساس معنوی به ما دست داد. این چیزی است که انگار فراموشش کرده‌ایم. در قرآن آمده: «اعدلوا هو اقرب للتقوی» به این معنا که عدالت نزدیک‌ترین راه است به تقوا. هم‌چنین: «ان تعفوا اقرب للتقوی»: گذشت نزدیک‌ترین راه است به تقوا. راجع به نماز ندارید که نماز نزدیک‌ترین راه است به تقوا یا راجع به روزه و عبادت، چنین چیزی نداریم. راجع به روزه داریم که: «کتب علیکم الصیام لعلکم تتقون»، یعنی نه تنها نزدیک‌ترین راه نیست، بلکه روزه «شاید» شما را به تقوی برساند. «اذکروا ربکم لعلکم تتقون و اعدوا ربکم لعلکم تتقون». عبادت، ذکر، صیام که چیزی قالبی است، یعنی یک نماد ظاهری دارد، این‌ها ممکن است ما را به تقوا برسانند، اما گذشت و عدالت صددرصد می‌رساند و در ضمن، نزدیک‌ترین راه است. خب، این مفهوم را اگر کسی القا کند، می‌تواند یک مفهوم جهانی باشد و بحث شیعه و سنی و مسلمان



به هر حال باید جرح و تعدیل‌هایی صورت بگیرد و پالایش‌هایی انجام شود که نشده است. حالا من این مثالی که زدم و در واقع آن حرفی که راجع به شهادت گفتم، ببینید. پیامبر نتوانست آن زمان این موضوع را صریح بگوید و چون نتوانست بگوید، آن مفسر این طوری می‌گوید. این سخن را با دلیلی همراه کرد که روزی، کسی این نکته‌اش را می‌فهمد. پس او در واقع کار حکیمانه‌ای کرده است. ضمن این که مردم زمان خودش را قانع کرده، نکته‌ای گفته است که اگر کسی تأمل و دقت کند، می‌تواند به آن نکته پی ببرد و به مطلبی که امروز قابل اجراست، برسد. در واقع، مفسر این طور می‌گوید که این آیه، نکته‌ای دارد و پیامبر و قرآن و خداوند این نکته را در این آیه نهفته‌اند که ما امروز می‌توانیم آن دستور اصلی را بفهمیم. آن زمان

بیستم هستند، اصلاً نمی‌رود. بعد شما می‌گویید که علامه طباطبایی گفته به دلیل این که شرایط فرق کرده، الان دیگر چنین چیزی صادق نیست. اما همین دلیلی هم که شما آوردید، به نظر من خیلی قانع‌کننده نیست. من جای دیگری خوانده‌ام که بحث‌شان این بود که اگر به تاریخ صدراسلام نگاه کنید، قبل از این که پیامبر به پیامبری مبعوث شود، در عربستان زن‌ها را به عنوان ارثیه به هم می‌دادند. مثلاً وقتی پدری می‌مرد، زن او به پسرش ارث می‌رسیده است و او می‌توانسته یا با او ازدواج کند یا او را به کس دیگری ببخشد، یعنی زن در این ماجرا یک کالا بوده. خب، در عرض این بیست و سه سالی که پیامبر مبعوث شده و حکومت کرده، چقدر می‌توانسته این جریان را تغییر بدهد؟ همین که پیامبر گفته است که زن

و مسیحی نداشته باشد. متأسفانه، ما کم‌تر به الفای مفاهیم اخلاقی و معارف معنوی پرداخته‌ایم.

یکی از حاضران، من هم می‌خواستم همین را طرح کنم که در حقیقت، این مفاهیم مذهبی می‌تواند مبنای کتاب‌های مذهبی باشد و دوستانی که الان کتاب مذهبی می‌نویسند راجع به فرض کنید زندگی ائمه، راه را به نظر من اشتباه می‌روند. **مهریزی:** من نوشته بودم برای خودم که کم‌توجهی و نپرداختن به مفاهیم دینی، از قبیل مسائل اخلاقی و معرفتی و به تعبیر دیگر، عدول از رویکرد معنوی و عرفانی و توجه به رویکرد قالب‌گرایانه، یک آفت بزرگ است.

بکایی: من می‌خواهم این گفت‌وگو را این طور خلاصه کنم:

آن چه نویسندگان در متون مذهبی دنبالش می‌گردند و آن را دست‌مایه کارشان قرار می‌دهند، یا مفاهیم است یا شخصیت‌ها یا موضوعات خاصی که ویژه دین اسلام است؛ مثلاً موضوع امامت یا موضوع غیبت یا شفاعت، معصومیت و موضوع‌های این چنینی که ویژه دین اسلام است. در مورد مفاهیم که کلیات است، به توصیه خوب آقای دکتر مهریزی، می‌توان گفت اگر به این‌ها نپردازند، بهتر است. اما در مورد شخصیت‌ها، اولین مشکلی که پیدا می‌شود، تداخل مرز تخیل و واقعیت است. در هر صورت، کسی که قلم به دست می‌گیرد یا دوربین فیلم‌برداری به دوش می‌گذارد، دلش می‌خواهد که یک داستان خواندنی یا یک فیلم دیدنی بسازد. آن چه از گذشته به ما رسیده، بسیار منقطع است و نمی‌شود به راحتی از روی آن، داستان خواندنی یا فیلم دیدنی ساخت.

طرف تا می‌آید یک ذره خیال خودش را به کار بیندازد، اولین ضربه‌ای که به او می‌زنند، این است که می‌گویند، شما به معصوم نمی‌توانی چیزی نسبت بدهی؛ چرا که عمل معصوم، عملاً حکم است. حالا اگر شما معصومی نشان دادی یا در متنی نوشتی که مثلاً معصوم، فلان فعل را انجام داد یا فلان حرف را زد، خوب فردا یا بعد از صد سال، یکی می‌تواند بگوید که آقا در آن کتاب نوشته و کسی هم اعتراض نکرده، پس براساس این، می‌شود فتوا داد که این عمل، حرام یا حلال است.

در بحث شخصیت‌ها هم این مشکل وجود دارد. در نتیجه، شخصیت معصوم نمی‌تواند من راوی باشد. بنابراین، زاویه دید کلاً در نوشتار یا حتی در فیلم، به هم می‌خورد. دوستان می‌روند دنبال شخصیت‌ها و زاویه دیدهای عجیب و غریبی که برخی به جا می‌نشینند و برخی نمی‌نشینند. بحث بعدی، ویژگی‌هاست. ویژگی‌ها هم فلسفه‌ای پشت آن خوابیده که این فلسفه در طول تاریخ، به هر دلیلی الان در اختیار عام نیست. این متون در اختیار افراد خاصی است و در مراکز خاصی

نگهداری می‌شود. فرض بفرمایید فلسفه امامت یا مثلاً فلسفه غیبت یا فهم شیعه از زمان، به طوری که می‌تواند امامی را غایب فرض کند (زنده در زمانی طولانی). ضمن این که مفهوم زمان فیزیکی را هم داریم. خوب این‌ها در اختیار عام نیست و نویسنده هم در این‌جا خاص نیست و در این موضع، جزو عوام حساب می‌شود. یا باید بگوییم، نویسنده برود و بنشیند در آن حوزه درس بخواند تا به مرز اجتهاد در این موضوع برسد و بعد بیاید قصه بنویسد که غیرممکن است؛ چون دیگر نمی‌تواند نویسنده شود. عمرها کوتاه است و کفاف نمی‌دهد. یا این که بگوییم، بیاید از برداشت‌های دیگران استفاده کند. این ور هم راه بسته است؛ یعنی از حوزه، چیزی به این صورت تراوش نمی‌کند که این گروه بتواند استفاده کند. این‌ها بن‌بست‌هایی است که وجود دارد و اگر شما یا دوستان دیگر، راهکاری دارید، بفرمایید.

هدیه شریفی: تعریف تازه‌ای که از تخیل می‌دهند، این است که می‌گویند تخیل، بسترشکن است. ویژگی‌های عناصر شناخته شده را می‌شکنند و عناصر جدید، با ویژگی‌های جدید می‌سازد. بحثی که شما از عناصر تخیلی در قرآن کردید، من فکر می‌کنم، بیشتر عناصر تخیل برانگیزند تا تخیلی و این عناصر، به وسیله روابط تخیل برانگیز روی هم تأثیر می‌گذارند و مفاهیم را می‌سازند. این‌جا ما دو بحث داریم. گفتیم که تخیل بستر جدید می‌سازد. خوب، پس ما دنبال بسترهای جدید هستیم. درحالی که وقتی بحث مفاهیم دینی و اخلاقی را می‌کنیم، این‌ها بسترهای از پیش تعیین شده هستند و از سایرین به ما رسیده‌اند. پس، ذهن ما در این‌جا بین دو بستر در حال حرکت است. برای همین است که گاه نمی‌توانیم به آن جواب دهیم. یکی بسترهای جدیدی که تخیل برانگیز هستند و با ما حرکت می‌کنند، عناصر را می‌شکنند و مفاهیم جدید به وجود می‌آورند با ویژگی‌های جدید و دیگری بسترهایی که مفاهیم دینی و اخلاقی با خود دارند و کاملاً مشخص و معین و از پیش تعیین شده‌اند. این جاست که چون کودک، همیشه درحال بسترشکنی و شکستن ویژگی‌های عناصر و استفاده از آن در بسترهای جدید است، بالطبع با عناصر تخیل برانگیز که ما از متون مذهبی وام می‌گیریم، می‌توانیم او را به آن چیزی که می‌خواهیم، برسانیم.

در عین حال که ما بحث مفاهیم اخلاقی را بیشتر برای بچه‌ها مطرح می‌کنیم، یعنی می‌گوییم که اگر به کودک می‌خواهیم آموزش بدهیم و می‌خواهیم مفاهیم را به او منتقل کنیم، باید بیشتر مفاهیم اخلاقی را مطرح کنیم. این جاست که این دو زمینه با هم نمی‌خوانند، یعنی برای ما مفهوم نمی‌شود.

این‌ها دو فضای متفاوت هستند و شاید حرکت بین این دو فضا است که باید برای ما معنی شود؛ یعنی حرکت از یک مجموعه به یک مجموعه دیگر. و نه حرکت از یک عنصر به یک عنصر دیگر. کل این رابطه را ما نمی‌توانیم در ذهن مان معنی‌دار کنیم. این بحث اصلی همه کسانی است که تقریباً در حوزه ادبیات کودک و نوجوان کار می‌کنند. این بحث استعاره و استعاره‌شناسی است که ما همیشه روی این مفاهیم مشکل داریم؛ مشکل برای انتقال آن، برای درک آن از سوی کودک و برای درک آن از سوی خودمان در وهله اول. من هنوز پاسخی برای این مشکل دریافت نکرده‌ام.

مهریزی: عرض می‌شود، علم که به آخر نرسیده و خیلی چیزها هنوز حل نشده است. ما هم خیلی چیزها را بلد نیستیم و نمی‌دانیم، ولی به ذهن من می‌رسد که این مشکل و تعارض، همان‌طور که آقای بکایی گفتند، موقعی که با



شخصیت‌ها کار می‌کنیم خودش را نشان می‌دهد، نه در آن عرصه اخلاقی یا مسائل معرفتی. ما در دین، مرز خاصی که نتوانیم از آن تجاوز کنیم و یا تخیل را به آن راه بدهیم، نداریم. ممکن است در ناحیه شخصیت‌ها داشته باشیم و آن‌جا این بسترشکنی، به تعبیر شما با مشکل مواجه شود، ولی در قسمت مفاهیم انسانی (منظور من از اخلاق، مفاهیم انسانی است)، چنین مشکلی نیست.

فرض کنید صداقت، احترام به انسان‌ها و... این‌ها مفاهیمی است که ما هر مقدار تخیلی را در آن به کار بگیریم، به مشکلی بر نمی‌خوریم. برای مثال، وقتی امام حسین می‌خواهد حرکت کند از مکه به کربلا، می‌فرمایند: «من کان باذلاً فینا مهجته فلیر حل معنا غداً» هر کس

حاضر است خون بدهد، فردا راه بیفتد.

نمی گوید می رویم و آن جا را می گیریم و بعد تقسیم می کنیم یکی می شود فرمانده، یکی می شود فرماندار، یکی می شود استاندار و... من می گویم این صداقت است و شما این را با هر نوع تخیلی که ارائه بدهید، با مشکلی مواجه نمی شود. پس آن جا که ما می خواهیم مفاهیم انسانی را ارائه بدهیم که حتی جنبه فرادینی هم پیدا می کند و در تمام ادیان، نوعی ارزش است، مشکلی پیش نمی آید. دین می تواند پشتوانه دانسته های قبلی ما باشد؛ یعنی وقتی احساس کردیم صداقت ارزش معنوی دارد، بیشتر به آن پایبند می شویم؛ و الا صداقت را که فقط دین نگفته. بی دین ها و کافرها هم می گویند صداقت ارزش است.

شریفی: شما از مفاهیمی صحبت می کنید که نسبی هستند.

مهریزی: همه مفاهیم نسبی نیستند. در مصداق های شان به حسب زمان ها، ممکن است متفاوت باشند. صدق و کذب که در موردش گفته اند نسبی است، موارد خاصی است، ولی رویکرد اصلی به مفاهیم اخلاقی، رویکرد ثابت است. ما یک سری مفاهیم داریم که صد درصد ثابت هستند. یک سری مفاهیم داریم که می گوئیم نسبی است. آن هم باز رویکرد غالبش روشن است. کذب و دروغ، مفهوم زشتی است. حالا اگر ما یک استثنا برای آن پیدا می کنیم و در بعضی از موارد که دروغ می تواند به یک کار خیر منجر شود، آن هم محل بحث است که اصلاً دروغ می تواند مصلحت آمیز باشد؟ یکی از دوستان ما، در پایان نامه اش نوشته بود که این حرف غلطی است و چه کسی گفته دروغ می تواند مصلحت آمیز باشد؟ هیچ کجا دروغ مصلحت آمیز نیست. بنابراین، این جور نیست که همه مفاهیم نسبی باشد؛ مصداق های شان به حسب زمان ها متفاوت است. اگر ما انسان ها درک مشترکی از صدق و عدالت نداشته باشیم، اصلاً نمی توانیم با هم گفت و گو کنیم. اگر نسل قبلی برداشتش از عدالت با ما متفاوت باشد، ما در چه مورد می خواهیم با هم حرف بزنیم؟

نوعی از نسبی گرایی وجود دارد که به سفسطه منجر می شود و باب فهم را می بندد. ما معمولاً بین مصداق و مفهوم، دچار اشتباه می شویم. مصداق عدالت در این زمان، با آن زمان فرق می کند. مصداق صدق و صداقت، این زمان با آن زمان فرق می کند. مصداق احترام به انسان، این زمان با آن زمان فرق می کند، اما این جور نیست که ما در خود آن مفهوم تفاوت ببینیم. این طوری رابطه گذشته و حال و آینده کاملاً قطع می شود.

گفت و گو زمانی امکان پذیر است که ما عناصر مشترکی داشته باشیم و بتوانیم براساس آن،

گفت و گو کنیم و تعمیم و تخصیص بدهیم. لذا در این حوزه ها، من فکر می کنم مشکل نباشد.

محسن هجری: با تشکر از بحثی که آقای دکتر ارائه دادند. فکر می کنم که اگر جای دیگری بود، جا داشت که خیلی روی این بحث ها تأمل شود، ولی خب، هم موضوع صحبت اجازه نمی دهد که ما وارد بحث اصلی ایشان شویم (یعنی بحث اصول گرایی و اخباری گری) و هم ما به نوعی دغدغه خودمان را که ادبیات کودک است، در این مجموعه دنبال می کنیم.

وادی ادبیات را من بیش از آن که وادی عقل بدانم، وادی خیال، استعاره و ایجاز می دانم. قلمرو ادبیات، قلمرو کنایه و دو پهلوگویی است. یک متن ادبی، هر قدر غیرشفاف تر باشد، ارزش ادبی بیشتری دارد. برخلاف یک متن کلامی و فلسفی. وادی کودک هم وادی خیال است، وادی تعقل نیست. ادبیات کودک، خیال اندر خیال است. من فکر می کنم هیچ معنی ندارد شما غامض ترین مفاهیم فلسفی را برای بچه ها بیان کنید؛ به شرط این که از جنس خیال باشد. وادی عقل، به معنای قیاس و استنتاج، برای کودک معنا ندارد. عقل برای کودک، معنایی تمثیلی دارد؛ یعنی همیشه جزء را با جزء مقایسه می کند و قیاس کل به جزء انجام نمی دهد. تازه، محور این مقایسه هم خود کودک است.

به قول روان شناسان، کودک خود میان بینی دارد و خودش را همیشه محور می گیرد. اگر این باشد، من فکر می کنم که غامض ترین مفاهیم را هم می شود مطرح کرد، ولی به شرط این که با خیال سنخیت داشته باشد.

من می خواهم خاطره ای تعریف کنم. من همیشه فکر می کردم که خدا یک عباس است. در محیطی که کاملاً پس زمینه تاریکی داشت، یک عبا بود شبیه انسانی که سر ندارد و نوری از زیر آن عبا بیرون می تراوید. هر موقع به من می گفتند خدا، سریع در ذهن من این تصور خیالی نقش می بست.

این تصور از کجا آمده بود؟ من چون با پدر بزرگم به مسجد می رفتم و زمانی که آن ها به سجده می رفتند برای نماز من می ایستادم و نگاه می کردم. چیزی که من می دیدم، این بود که پدر بزرگم سرش پنهان می شد و من سر او را نمی دیدم و شبیه همان عبایی می شد که گفتیم.

بعدها که بزرگ ترها به من می گفتند که خدا نور هم هست، من این دو تا را با هم ترکیب کرده بودم و در ذهن من، خدا این طوری بود. حتی تا سن نوجوانی هم این تصور کاملاً تخیلی در ذهن من بود.

من مطمئن هستم که اگر یک عقل گرا و یک نفر اصولی، در آن شرایط می آمد و تصور مرا از خدا

درهم می شکست، بزرگ ترین خیانت را در حق من می کرد. این تصویری بود که من با آن پیوند داشتم.

تصور من این است که وادی ادبیات کودک، نه وادی اخباری گری است، نه وادی اصول گرایی، بلکه وادی خیال است. آن عناصر تخیلی که شما گفتید در متون وجود دارد، من هم قبول دارم. ما عناصر و داستان هایی داریم که این ها کاملاً خیالی است که شما قطعاً خودتان بیشتر اشراف دارید. من جمله داستان آن دو دوست که خداوند مثل می زند و می گوید به یکی از آن ها تمکن دادیم که او به دیگری فخر فروشی می کرد. این داستان اصلاً ریشه تاریخی ندارد. از ابتدا هم خودش می گوید که من دارم برای شما مثل می زنم و ما از این سنخ مطالب در متون داریم که کاملاً خیالی است. حالا از این خیال می خواهد بهره گیری

دست خرد خرد، دهنه و معنای ما بانی هرگز در کوزه و باله و نکالت بلبلین نه اکثر آنجا
المثل فرزان نهان و معالغ و دینک بدین که سلطان حسن خان مقفی از آن ابدود کاب

مهریزی: در این داستان و کافرا از آن شایسته تا میریزد آن از ترک و تلجیک و دود و

دو جریان فکری در مورد سر کوز مرسان دود شود و دودند که

برداشت از متون مقدس کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

وجود دارد؛ یک جریان کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

اجتهادی و تعقل گرا کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

و یک جریان اخباری گری کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

و نص گرا کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

مهریزی: کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

مجتهدی که می خواهد کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

نص را بفهمد، کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

باید از قرائن و شواهد تاریخی کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

یا آن دیالوگی که بین کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

آن شخص و معصوم کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

اتفاق افتاده است و کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

از این قبیل مسائل، کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

این ها را استخراج و کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

استنباط کند. کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

اگر به این نکته توجه نکند، کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

در واقع لغزشگاه افتادن کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

در ورطه اخباری گری است کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

مهریزی: کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

مهریزی: کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

مهریزی: کوز کوز مرسان دود شود و دودند که

اخلاقی بکنند و مطالبی را به مخاطب القاء کنند، آن بحث دیگری است.

من فکر می‌کنم مشکلی که ما در شرایط فعلی داریم، تسری دنیای بزرگسالی به دنیای کودکی است. من اعتقاد ندارم کودک بی‌عقل است. اعتقاد من این است که کودک، پارادایم عقلانی ویژه خودش را دارد و این پارادایم عقلانی، قابل مقایسه با پارادایم عقلانی بزرگسال نیست. یعنی گفتم در آن جا تمثیل و قیاس جزء به جزء حکم فرماست.

من فکر می‌کنم که مقایسه این دو پارادایم، باعث سردرگمی ما در ادبیات کودک شده و ما دائم می‌خواهیم آن الگوها را وارد دنیای کودک کنیم و همان طور که در این بیست و پنج سال نتوانستیم، مطمئن باشید دویست و پنجاه سال هم که بگذرد، به دلیل نشناختن مخاطب، نخواهیم توانست با این شیوه، مشکل ادبیات کودک را حل کنیم. ببخشید، من اطالعه کلام کردم.

مهریزی: بحث اخباری‌گری و اصول‌گرایی، در مرحله برداشت نویسنده است، نه در مرحله انتقال آن به کودک در واقع بحث ما این است که وقتی می‌خواهیم برداشت کنیم، چگونه برداشت کنیم. حالا که می‌خواهیم منتقل کنیم، شما با خیال‌تان منتقل کنید. من نمی‌خواستم بگویم برداشت اخباری یا اصولی را مستقیماً به کودک منتقل کنیم. در واقع، ما یک متن مقدس داریم، یک نویسنده کودک و یک کودک.

نویسنده وقتی می‌خواهد به سراغ متن برود و برداشت کند، چگونه می‌تواند برداشت کند؟ من در این مرحله‌ای که چگونه ارائه بدهد، به کتاب کودک نپرداختم. به برداشت از متون دینی پرداختم که این برداشت می‌تواند با تخیل ارائه شود که درست است یا می‌تواند اشتباهاً با فضای دنیای بزرگسالان ارائه شود که نادرست است.

شعری در مجله زندگی چاپ شده بود از خانم خدیجه پنجه‌چی که شعر خیلی قشنگی است. «بچه بودم فکر می‌کردم خدا هم مثل ماست،» من حفظ نیستم، ولی شعر خیلی قشنگی است. بعد او پدر بزرگش را ترسیم می‌کند. پدر بزرگش بود و عصا داشت و کت و شلوار قهوه‌ای و این جوروی سرفه می‌کرد و تا بعد، بزرگ که می‌شود، می‌گوید:

«فهمیدم که خدا هم خداست نه مثل ماست» علی‌ای حال، این تعبیرها و تشبیه‌ها برای هر کسی در هر سن و سالی، طبیعی است که پیش می‌آید.

بکایی: البته، از صحبت‌های آقای هجری می‌شود این برداشت را هم کرد که همگی از خودمان بپرسیم که خدای ذهنی ما چه شکلی است؟ من به شما قول می‌دهم که تمام زنان و مردان ایرانی، هیچ کدام خدای‌شان زن نیست.

شهناز خانلو: احساس من این است و تجربه من می‌گوید که اغلب ما خدا را به صورت انسانی می‌بینیم. از طنز قضیه که بگذریم، من احتمال بسیار زیادی می‌دهم که کسی جنسیت واقعی به خداوند ندهد. برای خود من، حداقل این طوری است مثل همیشه نکات آموختنی و لذت‌بخش زیادی در صحبت‌ها بود. من تشکر می‌کنم و دلم می‌خواهد کسانی که برای کودکان کار می‌کنند، همین قدر دین و مذهب را برای بچه‌ها لذت‌بخش کنند.

مهدی حجویانی: خیلی ممنون آقای دکتر. من هم تقریباً همین را می‌خواستم بگویم. مدت‌ها بود که از مصاحبت و پای صحبت یک روحانی نشستن، این قدر لذت نبرده بودم. نکته‌ای که آقای هجری گفتند که ادبیات کودکان، یکسره خیال است، فکر نمی‌کنم که منظور ایشان این باشد که بخواهند حضور استدلال و عقل و پرورش نوعی عقلانیت را در ادبیات کودکان منکر شوند. شاید منظور ایشان این است که ادبیات کودکان، به قول منطقیون، فصلش خیال‌انگیزی است، اما جنسش این نیست. من یادم هست، ما بچه که بودیم، خیلی راحت باور می‌کردیم و خیلی جدل نمی‌کردیم. کسی برای من استدلال کرد و تا سالیان سال، این مشکل برایم حل شد. پرسیدم که خود خدا را چه کسی آفریده؟ اگر همه چیز را خدا آفریده، خود خدا را چه کسی آفرید؟ خب، او می‌توانست برود در بحث علت‌العلل و بحث علت‌العلل کند. منتهی می‌دانست ذهن من نمی‌کشد و یک بچه این چیزها را نمی‌فهمد و متوجه نمی‌شود. او گفت: شوری همه چیز از چیست؟ گفتم: نمک. عقل من هم کار می‌کرد. گفت: شوری نمک از چیست؟ ماندم و خنده‌ام گرفت. گفت: از خودش است. بعد گفت: رطوبت همه چیز از چیست؟ گفتم: از آب. گفت: رطوبت آب از چیست؟ گفتم از خودش است. گفت: چربی همه چیز از چیست؟ گفتم: از روغن. او گفت: هستی همه چیز از چیست؟ گفتم: خدا. گفت: پس هستی خدا هم از خودش است. من متوجه نشدم که این مغالطه است؛ یعنی به قول شما علماً اصلاً ارزش قیاسی ندارد و دلیل نمی‌شود که چون شوری نمک از خودش است، پس هستی خدا هم از خودش است. با وجود این، چون قشنگ بود و

یک نوع بازی ذهنی با من داشت و از خود من کمک گرفت برای رسیدن به جواب، مرا متقاعد کرد و برایم کافی بود. بعد که ما نوجوان شدیم و بد شدیم، پیچ گوشتی می‌انداختیم و اذیت می‌کردیم و این‌ها، می‌رفتیم و می‌گفتیم یک آقایی به ما این طوری گفت، حالا تو چه می‌گویی؟ آن وقت، بحث علت‌العلل را می‌گفت که من یک جور دیگری قانع شدم. حالا دیگر نمی‌دانم در دوران میانسالی و پیری، چه انکاری به ذهن‌مان می‌آید. دیگر خدا رحم کند!

فکر می‌کنم این جور نیست که ما بخواهیم در ادبیات کودک وجه استدلالی، عقل‌پروری و احترام به عقل را ندیده بگیریم. یک بحث خیلی جدی این است که آیا اصلاً خیال محض و کاملاً مجرد از واقعیت و یا شناخته شده‌ها داریم؟ اصلاً می‌شود یک چنین تصویری کرد؟ یا مثلاً احساسی که صددرصد خالی از عقل باشد، آیا می‌شود این تصور را کرد؟ شاید عقل در مرحله‌ی نهایی که کامل شود، تبدیل به عشق شود. واقعاً این دو مقوله را می‌شود از هم جدا کرد؟ من با شناختی که از نظام فکری آقای هجری دارم و خیلی چیزها از ایشان یاد گرفته‌ام، برداشتم این است که منظورشان کنار گذاشتن عقل و استدلال در ادبیات کودک نیست. اگر اشتباه کنم، ایشان می‌توانند بگویند، نه این جوروی نیست و اصلاً ادبیات کودکان، خیال است و جز این نیست. خیلی ممنون.

هجری: من گفتم که کودک، پارادایم عقلانی ویژه خودش را دارد. نکته دیگر این که ارسطو و فلاسفه‌ای که از او تبعیت می‌کنند، می‌گویند که خیال واسطه بین حس و عقل است. خیال موادش را از واقعیت فراهم می‌کند. به همین دلیل است که من خدا را عبا پی‌دربزرگ تصور می‌کردم. من موادش را از واقعیت می‌گرفتم، ولی پرداخت آن با خود من بود.

در ضمن، این نکته‌ای که آقای حجویانی می‌گویند، کاملاً درست است. خیال درست در مرز عقلانیت ایستاده است؛ چون واسطه بین حس و عقل است، در مرز عقلانیت قرار دارد. نکته‌ای که من مطرح کردم، این است که پارادایم عقلانی خودمان را به کودک تسری ندهیم، بلکه پارادایم عقلانی ویژه خودش را در نظر بگیریم. به هر حال، این نکته‌ای که آقای حجویانی گفتند، کاملاً پذیرفتنی است و به این معنا نیست که نخواهیم عقل کودک را پرورش بدهیم و به آن توجه نداشته باشیم.

حجویانی: البته ما هم می‌خواستیم چیزی بگویم و دنبال یک نفر می‌گشتیم که دعوا راه بیندازیم! بکایی: خیلی متشکر از جمع حاضر، به ویژه آقای مهریزی که زحمت کشیدند از قم آمدند و وقت‌شان را به ما دادند. از محضرشان استفاده کردیم.

خداوند را می‌بیند که در هر روز
بنا کرده و بنا بر این بنا کرده است
ایشان از قشون و آفرینندگان
فکر نمی‌کنند بچه‌ها را که بدست
دست که بزرگترین پست برود کرد
برای آن پس بدین معنی آنگاه شام
باشند و آنگاه از طریق آن در گوش
است بدین سبب که گفته و بی‌خود
ند که گفتند احدی در زلفه الله
بعلیه آن وقت که در اول آن
نفس و عادت بر نماند که بر سر
بچه‌ها صرف زبان کودک می‌کنند
از طریق است با آن که می‌باید
و عادت عادت بر عادت آن
بر هم می‌ماند و همه را می‌بیند
کجا جهان پناه می‌دهد و این است
نفس و عادت بر نماند که بر سر
کند بزرگ که پناه می‌دهد و این
باید در نظر بفرمایند و بفرمایند
باید به تمام جوانان که نام بار
دیده‌شان از ما نشان از سر و
نماند که بعد از آن بعد از آن
باید با آن مرشدان و سایر
باید بدین آنگاه و بفرمایند که
دست‌ها را که بر نماند که
از آن در دست‌ها را که بر نماند
ان بر سر کشتند و این مردم